

از یک حیث قرن ۲۰، قرن فزونی از نظر اندیشه های سیاسی و از سوی دیگر پر تحول بوده است؛ انقلاب های بزرگ، جنگ های بزرگ، امپراتوری های بزرگ و افول آن در این قرن رخ داده است که هر کدام بر اندیشه های سیاسی تأثیر گذارده است. این قرن هم چنین قرن ایدئولوژی نام گرفته است.

گاهی برای شناخت اندیشه به سراغ اندیشمند می رویم و به شناخت اوست و گاهی برای اندیشه، هویت قابل مرئوسیم و به شناسایی اندیشه به ماحول اندیشه می پردازیم و از عوامل بردن مثل تاریخ آن اندیشه و اندیشمند صرف نظر می کنیم.

قرن ۲۰ هم از لحاظ نظریه های سیاسی و هم اندیشه های سیاسی و هم ایدئولوژی های سیاسی مانند مارکسیسم، نازیسم و... قرن پر بار است. یک نکته سی و چهارم در این قرن منازعات میان ایدئولوژی های در شرق و غرب بوده است. هر کدام از این ایدئولوژی ها برای خود مدل های حکومتی، آموزش و... تشکیل دادند و هر یک تلاش کردند در رقابت الهی خود را گسترش دهند. اما باید گفت که کوشش های متفکران این قرن برای رسیدن به یک نظام جامع فلسفی به ثمر ماند.

نکته سی و پنجم در اندیشه های سیاسی این قرن، توسعه اندیشه های مبتنی بر نوزیسم است. اندیشه های سیاسی به تجربه برای گسترش پیدا کردند و این را با کسانی که به دنبال بازگشت به اندیشه های کلاسیک بودند، در تنازع بودند.

**شماره ششم اندیشه های سیاسی قرن بیستم:** این قرن، دوران پر آشوبی بوده است و از این جهت نیازمند تأمل است؛ چرا که اندیشه ها در آشوب ایجاد می شوند. عصر فروپاشی یونان، دوره های مائوئیسم و الوستین نیز این چنین بوده است. اما تفاوتش در این است که قرن ۲۰ دوره های اندیشه های نوآم باطل است و در سطح اندیشه باقی نمانده است. اندیشه های سیاسی پاسخ می به شرایط واضح بوده و در عین حال به میدان عمل وارد شده اند. بین اندیشه های این قرن و جهان لا تأثیر و تأثر وجود دارد؛ برای مثال در پاسخ به فشار های جنگ جهانی اول، فاشیسم رشد کرد. از سوی دیگر در اثر فشار بحران لا و جنگ لا، فلسفه های فرار گسترش یافت که مصداق آن عریان کردن و فساد و فحشا در غرب است.

از دیگر ویژگی های این دوران، انقلاب است که ما به ایدئولوژیک دانستند و چهره های جهان را عوض کردند. از این رو بسیاری قرن ۲۰ را قرن انقلاب نامیدند. این انقلاب لا هملر حاصل اندیشه بوده اند و اگر انقلاب لا ماهیت جدید داشته اند، به جز انقلاب ایران. لذا اندیشه لا بستوانی انقلاب لا بوده است. به عنوان مثال انقلاب های باستانی اندیشه های مارکسیستی به وقوع پیوست. انقلاب اسلامی ایران بر بدنه اندیشه های سیاسی تأثیر گذار بوده است و به ارتقا و تنوع بخشید؛ اندیشه های مذکور است. برخی این قرن را قرن ایدئولوژی های سیاسی می دانند. ایدئولوژی می خواهد به همه سوال های زندگی و نیاز های آن پاسخ دهد. برخی ایدئولوژی لا توانستند عملیاتی شوند و نظام سازی کنند، اما برخی نیز چنین نشد و تبدیل به اندیشه های سیاسی شدند.

یکی از عواملی که منجر به تغییر این مکتب از لیبرالیسم شد است، گسترش بازار های سرمایه است و قضیه و بطلانی که در قرن ۲۰ صورت

در اثر فروتنی استعمار به مدت ۲۵ سال از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ بیش از ۱۰۰ کشور جدید شکل گرفت. البته اگر استعمار قدیم از بین رفته، ولی استعمار فرانو ایجاد شده است که در قالب جنگ فوم به کار می رود.  
ایجاد دو قطب شمال و جنوب از دیگر نکات است که در قرن ۲۰ اهمیت گرفته است. تقسیم کوریا به بیش از نیمی و عقب مانده از ۱۹۴۰ صد گرفت  
شکل گیری جنگ سرد پس از منازعات بین المللی.

نوعی

اگرچه پرزدهای جامعه ی ملل پس از جنگ دوم جهانی بسته شده ولی در ۱۹۴۶ با تشکیل سازمان ملل متحد، جهان نظم گسترش یافت.  
تحول سرمایه داری صنعتی به سرمایه داری مالی، شکل گیری بورس، سازمان های چند ملیتی، ...  
تحول ارتباطات؛ گسترش ماحواره ها، تلفن همراه، ... جهان شبکه به یک دهکده جهانی شده است.  
موج سوم نوسازی و ورود کشورهای نوپا به این موج.  
گرایش ضد عقلانی و عملگرایی پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفته است (پراگماتیسم). برهنگز از برادین به نظام های فکری  
آموزه های فکری سیاسی در قرن ۲۰ را می توان هم در قالب آموزه های مکتبی مطرح کرد و هم در قالب آموزه های

تصور کلی از قرن بیستم

قرن ۲۰ با استفاده وسیع از الکتریسیته آغاز شد و اختراعات بشر در این قرن به سابقه بوده است. از این لحاظ هرگز از دانشمندان این قرن را به همین نامگذاری کرده اند:  
فیزیک دانان ← قرن اتم / دانشمندان شیمی ← قرن مواد ساختمانی و ترکیبی / ریاضیدانان ← عصر کامپیوتر و اطلاعات  
کیمیا شناسان ← عصر فضا

رویدادهای بین المللی در نیمی اول قرن ۲۰ قوی تر است. عصر امپریالیسم نامی است که

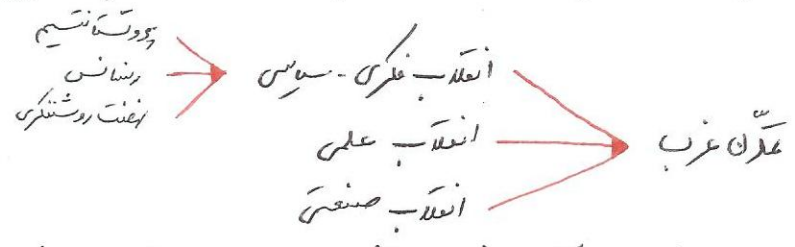
گسترش یورنیومیم در روشن علمی که منجر به انقلاب رفتاری شد و تحول عمده در فهم مسائل سیاسی ایجاد کرد. به دنبال آن عرصه تلاش برای یافتن پارادایم یا الگو در این حوزه از مسائل مورد توجه در قرن ۲۰ شکل گرفت.  
عصر ارتباطات به این قرن اطلاق می شود؛ با گسترش ماحواره، اینترنت، ... اولین مسئله ای که به طور زنده در ماحواره پیش می آید، موضوع درون گام گیری آمریکا می حاد در ایران (۱۹۸۰) بود که اثر زیادی در قرن ۲۰ گذاشت.

همه مسائل بالا در یک حوزه تمدنی به نام تمدن غرب ایجاد شده است. تمدن غرب در پی انقلاب صنعتی به بدیج گسترش یافته است. مرکز رشد این تمدن پاریس و پاستور ۸۰۰ کلیمتری حوزه آن است.

تا اواخر قرن ۱۷ و اوایل ۱۷ چهار حوزه تمدنی داشتیم: چین، هند، اسلامی، اروپا. تا پس از قرن ۱۷، تمدن اروپایی در میان سایر تمدن ها، سلطه یابینی داشته است. اما پس از این، تغییرات گسترده ای در تمدن اروپا شکل گرفت که موجب تقویت اروپا و تصنیف بقیه شد.



مدان غرب با تغییرات در ۳ حوزه گسترش یافت: ۱- انقلاب فکری ۲- انقلاب علمی ۳- انقلاب صنعتی. تمدن غرب حاصل این ۳ تحول بوده است.



در انقلاب علمی، نحوه تفکر انسان در خصوص علم تغییر کرد. science جایگزین فلسفه شد. وجه از حیطه‌ی علم خارج شد.

در انقلاب فکری-سیاسی، منشأ پیدایش دولت (خدا) تغییر کرد. هدف سیاست به رضایت انسان از تغییر پیدا کرد. ده انقلاب بزرگ بورژوازی (فرانس، انگلستان، هلند، آمریکا) نتیجه‌ی این انقلاب فکری بود.

انقلاب صنعتی قدرت سلط بشر بر طبیعت را افزایش داد.

آغاز علم جدید توسط لئوناردو داوینچی است. طراحی‌های او که نقاشی و مجسمه ساز بود، در اختراعات بعدی تأثیر گذاشت. شناخت کرد بودن زمین و مرکز دنیا، حکومت‌های زیادی را تغییر داد. در این زمینه کپلر، گالیلئو، کتینگ، گالیلئو، نقش مهم داشتند. نحوه‌ی بی‌سهمی مرزها در شکل‌گیری دولت-ملت‌ها تأثیر گذاشت. هم‌سپهری خطوط منحنی در شکل‌گیری توپخانه‌ها نقش داشت.

انقلاب صنعتی نیز تقطیر عظیم در تاریخ بشر است. افرای ماشین‌رسان و بعداً ماشین بخار در قدرتمندی تمدن غرب تأثیر مهمی داشت. این حکومت‌ها، بحث‌های را در مورد این که آیا باید اقتصاد در اختیار دولت باشد یا نه، به راه انداخت. در اثر این بحث‌ها، قطب‌بندی شرق و غرب ایجاد شد و نگرش‌های سوسیالیستی و اقتصاد آزاد شکل گرفت.

الکتون جنبش‌های از دنیا، دوره‌ی صنعتی را گذرانده‌اند و به دوره‌ی پسا صنعتی (تکنولوژی و فناوری) رسیده‌اند.

همین مسائل، زمینه‌های تحول در اندیشه‌ی سیاسی را نیز فراهم کرد. نظام بورژوازی برای رسیدن به سود، دست به استعمار بادی می‌زد. لذا برای این کار، زمینه‌های فکری در درون و بیرون از اروپا لازم بود. لذا پس از انقلاب بورژوازی انقلاب‌های سواحل مذهبی شکل گرفت. اصل مدارای مذهبی، زمینه‌ی را برای کسب سود بیش‌تر ایجاد می‌کرد.

کلیدی این حکومت‌ها موجب ایجاد حوزه‌ی جدیدی نظیر: فلسفه، اندیشه‌ی سیاسی، هنر، ادبیات...

کانت عقل را تعریف کرد. او گفت هدف معرفت عقل، در حد ادراکات حس است. این جمله تأثیر زیادی در نقش دین داشت.

اندیشه‌ی سیاسی چیست؟  
Philosophy      Ideology      Theory  
مفاهیم مرتبط: نظریه‌ی سیاسی، ایدئولوژی سیاسی، فلسفه‌ی سیاسی

- اندیشه‌ی سیاسی (Political Thoughts): سیاست (س-و-س)، تدبیر کردن، اداره کردن، تبیین کردن، حکم‌رانی...  
سیاست دو مؤلفه‌ی اصلی دارد: اجتماع سیاسی و حکومت.

اندیشه‌ی سیاسی در قرن بیستم -- دکتر درخشه -- جلسه‌ی سوم -- ۹۳/۷/۶

در فارسی می‌توان سیاست را کسوف‌داری معنا کرد. در زبان انگلیسی Politics از واژه‌ی «Polis» گرفته شده به معنای «شهر».

هر جا مفهوم سیاست مطرح می‌شود، دو اصل مهم «حکومت» و «اجتماع سیاسی» در آن وجود دارد.

- اندیشه‌ی سیاسی امروزه به تأملاتی در عرصه‌ی سیاست اطلاق می‌شود که هم جنبه‌ی نظری دارد و هم عملی (برای تئوری). در نگاه اولیه، اندیشه‌ی سیاسی شامل ایدئولوژی، نظریه و فلسفه‌ی سیاسی هم می‌شود. اما از نظر کارشناسان متفاوت اند.
- ایدئولوژی به عنوان یک مکتب فکری مطرح است که ادعا دارد که می‌تواند مناسبات زندگی انسان را شکل دهد و نیازهای انسان را برطرف کند و به پرسش‌های مربوط به حسنی‌شناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فرجام‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی پاسخ می‌دهد.

- نظریه از (نظریه) به معنای باقی و تأمل در چیز نگرین است. تئوری دو مفهوم دارد:

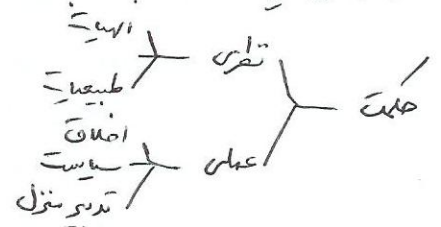
«مفهوم کلی (عام)»: مجموعه‌ای از آموزه‌ها و تعالیم در هر عرصه‌ای - صحیح باشد یا نادرست.  
«مفهوم عام‌تر»: هر تئوری را شامل می‌شود.

اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، ... جا

«مفهوم خاص»: یعنی نظریه به معنای تجربه‌ی؛ اثبات هر فرضیه از طریق تجربه‌ی آزمایش (تجرباتی). در قرن ۲۰، این روش (تجربه‌ی تجربه‌ی تجربی، اندازه‌گیری، استدلال) بر روی اندیشه‌ی سیاسی تأثیر گذاشته است. البته در زمینه‌ی علم انسان، هیچ‌گاه قابلیت

اثبات وجود ندارد به طور صد در صدی.

- فلسفه: به معنای دوستانه دانش است. در یونان قدیم این واژه در همه‌ی عرصه‌ها گسترش یافت. در فارسی «حکمت» استعمال شده است. در ایران حکمت به دو بخش نظری و عملی تقسیم شده است. در یونان هم به همین ترتیب.



این تقسیم‌بندی تا اواخر قرن وسط وجود داشت اما پس از آن تبدیل شد به فلسفه‌ی اخلاق و فلسفه‌ی طبیعی. در قرن نوزدهم علوم اجتماعی Social Science جایگزین فلسفه‌ی اخلاق Moral Philosophy گردید. با توجه به این که علم نتوانسته پاسخگویی کامل آن باشد، دوباره «فلسفه» جایگاه خود را بازیافته است. بحث فلسفه‌ی علم موضوع مهمی است که امروز در جهان است.

### «دگرگونی فلسفه‌ی سیاسی»

- ۱) فلسفه‌ی سیاسی با پرسش‌های بنیادین روبه‌روست. یعنی پرسش‌های فرا تاریخی؛ مانند بحث عدالت که از اهدای بنیادین بوده و هم اکنون هم برای همه مطرح است. یا پرسش در مورد حکومت همواره مطرح بوده است.
- ۲) روشن استنباط دارد.
- ۳) آرمانگر است؛ یعنی به نقد وضع موجود می‌پردازد و به دنبال مدینه‌ی فاضله است.
- ۴) اخلاق بودن؛ به باور و بنیادین توجه دارد؛ علم به هستی توجه نمی‌کند.

\* در قرن ۲۰ Political system که یک مفهوم تجربه‌ی است، جایگزین state که مفهوم فلسفه است، گردید.

روش‌های فم اندیشه‌ی سیاسی: روانکاوی سیاسی؛ تاریخ‌شناسی؛ مارکسیستی؛ ...

اندیشه‌ی سیاسی در قرن بیستم -- دکتر درخشان -- جلسه‌ی چهارم -- ۱۰، ۷، ۹۳

بحث فلسفه‌ی علم و ارادات آن.



\* فلسفه علم ناشی از پرداختن به دو سوال مسئله علم است.

- در منطق صوری، علم آن است که دارای موضوع باشد.

- توماس کوهن: علم هر چیزی است که دارای پارادایم (الگو) باشد. تا آن جا که می توانیم در این چهارچوب، پاسخ پرسش ایمان را بدیم، این پارادایم با پرچاست.

\* نسبت مدل ۱ به روش تجربی در علم اتفاق می کند و هر روشی که به علم و آگاهی بیخاید، می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

روشنی بر روی اندیشه های سیاسی:

۱- روش تاریخی: جهان سیاسی جهان درونی و متقل است. اندیشه های سیاسی هم متقل اند. اندیشه های سیاسی را می زاید. فیلسوفان و اندیشمندان تنها مجریان اندیشه هستند و اندیشه به خودی خود متقل است.

۲- روش جامعه شناسانه: فقط برای ذهن انسان استقلال قائل نمی شویم؛ بلکه به شرایط مختلف محیط و زمانه می بینیم هم ارزش قائل می شویم. هر متفکر فرزند زمانه خودش است. بهترین متفکر آن است که مسائل زمانه خودش را به خوبی شناسد و به حل مسائل جامعه پردازد. این روش روشی نگاه مارکسیست را در خود دارد.

۳- باز اندیشی: ضمن بررسی زمانه می متفکر، به زمینه های شکل دهی اندیشه او در گذشته نیز پرداخته می شود. عقیده اندیشه برای شناخت خود اندیشه نیاز است. برای مثال پوپر، جامعه شناسی بسته را ناشی از اندیشه های افلاطون و ارسطو می داند.   
 ۴- کلیه مطلق از اندیشه می متفکر را لحاظ کنیم.   
 صورت بندی های اندیشه های سیاسی (قالب های تحلیل و بررسی اندیشه های سیاسی):

۱) بحث های معرفت شناسی (۲) هستی شناسی (۳) انسان شناسی (۴) جامعه شناسی (۵) فرجام شناسی

\* یک سوال اصلی در فلسفه مطرح شده آیا هستی قابل شناخت هست یا نه؟ برخی گفته اند خیر قابل شناخت نیست. عدای دیگر گفته می توانیم بفهمیم. رسیدن چگونه می توانیم؟

این پرسش ها نخستین پرسش های در زمینه شناخت بوده است.

این پرسش در قرن بیستم هم مطرح بوده است. برخی به سمت شکاکیت رفته اند.

دو دسته شده اند: - عقلیون: اگر به ذهنیات برسیم، به صورتی که می رسیم، نوعی کلی گرایی به سمت جزئی گرایی است. افرادی مثل افلاطون و ارسطو.

- حسیون: عالم ذهن را عالم اوهام قلمداد می کنند. معتقدند آن چه قابل حس است و اعتقاد است. مانند

انوسکت گت و پوزیتویست ها. گفته می شود هر چیزی که قابل حس و ادراک است، معرفت نیست.

اندیشه های سیاسی در قرن بیستم -- دکتری در فلسفه -- جلسه پنجم -- ۲۷، ۲۸، ۲۹

در هر دستگاه فلسفی می توان صورت بندی های پنج گانه را بررسی کنیم.

یک سوال اصلی این بوده که آیا شناخت هستی امکان پذیر هست یا نه؟

برخی معتقد به عدم امکان شناخت بودند مثل سوفسطائیان. می گفتند حالا که شناخت ممکن نیست، به عین و نفس پردازیم، از جذاب ترین بحث های کلامی قرن ۲۰، و سبیل شناخت است. برخی می گویند علم سیاسی می تواند به کمک شناخت بیاید که

روشنی تجربی است.   
 ۵

را از در کتاب خود - مانند افلاطون که عدالت را چیزی می‌کند - عدالت را در مکتب لیبرالیسم مورد بررسی قرار داده است. اجتماع گرایان نیز منتقد لیبرالیسم هستند و تقدم جامعه بر فرد را مطرح می‌کنند.

از سده دوم قرن ۲۰، ساجراتی به وجود آمد که نوعی بازگشت به سنت‌های فلسفی بود. آن‌ها این‌که قائل به شناخت بودند، بررسی و سازع بر سر راه‌های شناخت پرداختند.

به جز آن دسته از افرادی که وحی را وسیله شناخت می‌دانند، دیگر متفکران با عقل و احسن را معرفی می‌کنند. عقل‌گرایان، معتقدند راه رسیدن به کل، منطق و تفکر است. منطق برای آن ایجاد شد که عقل را از خطا و اشتباه بازدارد. عقلیون، وراء حقیقت را اصل می‌دانند. اما هستیون آن‌ها را حقیقت می‌دانند که قابل احسن و تجربه باشد؛ همین مسئله موجب شکل‌گیری نوزنیسم شد.

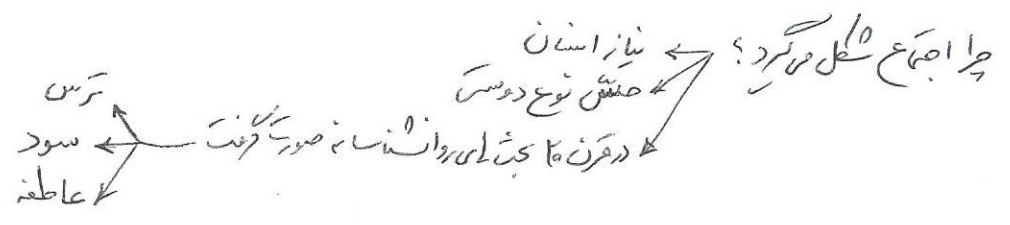
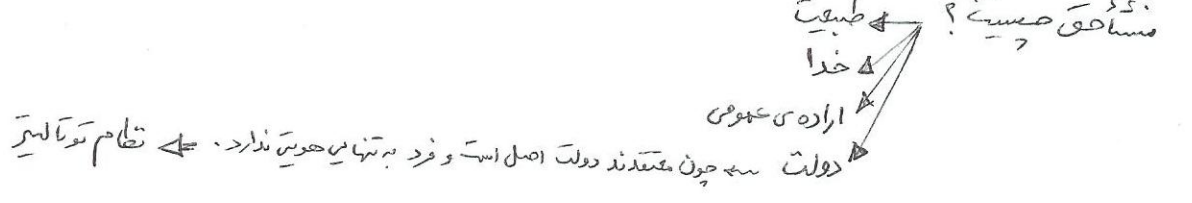
- از پرسش‌ها مهم دیگر این بود که آیا جهان ثابت است یا تغییر پذیر است؟  
مادری‌گرایان قائل به اجزای ثابت بوده‌اند.

تغییر پذیری یا ثابت بودن هستی در شکل‌گیری آرای سیاسی تأثیر زیادی داشته است. مثلاً برای کسانی که قائل به ثابت بودن جهان هستند، انقلاب، ~~اصول~~ بدیده‌ای نامطلوب است.

\* بحث مهم دیگر، انسان شناسی است که در اندیشه‌های سیاسی از ماکیاوولی آغاز شد. پرسش‌هایی که در مورد آن مطرح است یکی این‌که آیا طبع و سرشت انسان خوب است یا بدید؟ این بحث‌ها در سعادت آن‌ها خلیه اثر گذار است. اگر چنین انسان را ناپاک بدانیم، نحوه کنترل او متفاوت است. انسان ناپاک با امنیت راضی می‌شود ولی انسان نیک سرشت با کسرتی عدالت به فرسندی می‌رسد.

سوال دیگر این‌که کارایی آن‌ها آیا با اراده‌ی خودش صورت می‌گیرد یا جبری است؟

\* بحث دیگری که جامعه‌شناسی سیاسی: پرسش‌های آن عبارت است از: آیا دولت ادامه‌ی خانواده است یا بدیده‌ای مستقل؟ ساختن دولت چگونه باید باشد؟ بنیاد دولت چیست؟ آیا بنیاد الهی و طبیعی دارد یا مصنوعی است؟ کار و بهره‌ی دولت چیست؟



\* فرجام‌شناسی: آینده‌ی انسان چیست؟ تاریخ به کجا می‌رود؟ نظریه‌های جنبش‌مدن‌ها، پایان تاریخ، ... ناشی از دیدگاه‌های متفاوت در مورد فرجام انسان است.



مارکسیسم: «قرن ۲۰، با سخن به شرایط جدید به وجود آمده بود، علم غم همی توضیحی می که داده اند، نتوانست با هم بماند.

مارکسیسم قرن ۲۰، حاصل تغییرات مارکسیسم قرن ۱۹ و تطبیق با تحولات قرن ۲۰ بود.

عده ترین تلقیاتی که مارکسیسم داشته است: تلقی با نوزیستیسم بوده است که منجر شد به سوسیالیسم

آن در تاریخ را همچون طبیعت تفسیر کردند. مارکسیسم را علم تلقی کردند و آری ماخ مارکسیسم را حاصل تحولات مکانیکی نه فیزیکی دریا لکتیکی می دانستند.

بعدها مارکسیسم با سنت آمارشیسم و اندیشه ای حکمی و دیدگاه ای اندیشمندان این ساینس ترکیب شد.

با این ارض به نوزیستیسم درون مارکسیسم، عده ای به اراده گزینی روی آوردند. که مکتب مارکسیست لای فلسفی معرفی شد.

فلسوف لای آریان به

- در مارکسیسم ارتودوکس، مطلوب سوسیالیسم بوده است.

باز ساینس مفاهم مارکسیستی ذیل فلسفی حکمی از مهم ترین تحولات مارکسیسم است.

- با شکل گیری مفاهم جدید انسان شناسی، مارکسیسم نیز دچار تغییر شد.

- تفاسیر جدید از مارکسیسم، گاهی با اصول مارکس مطابقت نداشت. مثلاً آریانو راه برون رفت از بن بست را دین معرفی می کند، در حالی

که مارکس دین را افیون توده لای دانست و خودش سکولار بود.

- بعداً با توسعه نظریات ارتباطات، مارکسیسم نیز متأثر از آن شد.

نسبت بین مارکسیسم اولیه و مارکسیسم قرن ۲۰: اندیشه ای قرن بیستم در جهت توسعه اندیشه ای مارکسیستی به سمت دموکراسی شکل گرفت.

اندیشه ای مارکس مباحثی دارد: اندیشه ای حکمی مهم ترین ریشه ای تفکر مارکس را شکل می دهد. دیالکتیک (تزلزل، آنتی تزی و سنتز) موضوعی

بود که مارکس از آن استفاده کرد. مارکس این بحث را در مورد تاریخ عمل و کار انسان به کار برد. هر توی این لای خودشان تاریخ خودشان

را می سازند اما نه به اختیار خودشان بلکه جبر تاریخی وجود دارد.

از نظر مارکس، سنت لای اجتماعی، نهاد لای شکل گرفته موانع عمل انسان هستند.

\* برخی برای تفسیر مباحث مارکس، زندگی او را به دو قسمت تقسیم می کنند: مارکس جوان و ناخفته و مارکس پیر.

بعضی می گویند بین این دو دوره ریشه ای واحدی وجود دارد.

مارکسیسم جوان ایده آل گرا و حکمی می دانند. می گویند مارکس واقعی، مارکس جوان است.

بعضی دیگر مارکس واقعی را مارکس پیر می دانند. مثل مارکسیست لای ساختار گرا. به خصوص کتاب سرمایه ای مارکس را در این بعد می دانند.